

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Vanguard-Woman

زن پیشتاز

استاد محمد نسیم "اسیر"
فرنگفورت – هشتم مارچ 2012

به افتخار روز عالمگیر زن

اشعاری به استقبال از شعر "ولی طواف"

(مشرقی، ازل، اسیر و قاری)

گرچه شعر من به اقتفای شعر مرحوم «ولی طواف»، قبل از عنوان «خنجر ناز» در سایت محبوب همه، "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان"، به نشر رسیده است اما نوشته های عزیزانم، شاعر شیوابیان جناب تیمورشاه تیموری و ادیب خوش ذوق و نکته دان، آقای معروفی، مرا بر آن داشت تا مختصر بنویسم که این شعر دلنشین ولی طواف و دو شاعر معاصر وی به نامهای «مشرقی» و «ازل» شست سال قبل در کابل نازنین بدستم رسیده بود که من هم در همان آوان با کمال نارسائی جرأت کرده با پیروی از آنها شعری سروده و در مجله ژوندون به نشر سپردم. از آنجا که آقای معروفی به تاریخ 28 فبروری شرحی در مورد کلمه «نقطه» بجای «نقشه» در مصراع اول مطلع غزل ولی طواف ارقام و در ضمن آن نوشته پرمحتوا، آهنگی از استاد بزرگ مرحوم سرآهنگ را چاشنی آن نوشته ساخته بودند، من نیز خواستم با نشر اشعار «مشرقی» و «ازل» و سروده ناچیز خود و غزلی ناب از مرحوم ملک الشعراء قاری عبدالله خان، خوانندگان محترم را محظوظ و مشعوف گردانم:

شعر از مهردل «مشرقی»

قوس ابروی تو، تا خامه تقدیر کشید
از مژه بهر شکار دل ما تیر کشید
سر فروبرد ز حیرت، به گریبان عدم
چون مصور دهن تنگ تو تصویر کشید

نیست ابرو به رخت، از پی قتل عشاق
سرو دیوانه شده از هوس قیامت تو
چونکه نقاش به نقش من لاغر پرداخت
بر سر منزل مقصود نه پای مراد
کرد مشاطه دل جمعی پریشان از هم
خط مشکین نبود بر رخ او، خامه صنّع
چشم مخمور سیه مست تو شمشیر کشید
باید از آب روان، پاش به زنجیر کشید
پیر گردید، ز بس صورت من دیر کشید
هرکه دست هوس از دامن تدبیر کشید
شانه را تا به سر زلف گر هگیر کشید
بهر پرداز گل از غالیه تحریر کشید
همچو خورشید درین معرکه بیرون ز نیام
«مشرقی» تیغ سخن از پی تسخیر کشید

غزلی از «ازل»

سالها قدّ ترا خـامه تقدیر کشید
قامت بود قیامت کـه چنین دیر کشید
بعد چشم تو مـصوّر چو به ابرو پرداخت
شد چنان مست که بر روی تو شمشیر کشید
خواست خندان بکشد نقش ترا صورتگر
ضعف تن موی دماغش شد و دلگیر کشید
پیش تشریف رسای کرم دوست «ازل»
خجلت از کوتاهی قیامت تقصیر کشید

از «اسیر»

ابرواش گفت، قتیل من و شمشیر کشید
قد او گفت فنای من و برخاست ز جا
طره اش گفت گـرفتم و پیچید بهم
شست او گفت نشان من و بگرفت کمان
خال او گفت که هندوی من و رام کرد
نگهش صید همیخواست کند مرغ دلی
من ازین خیل بلا، هیچ ندانم یا رب
به دم خنجر ناز تو مرا دست قضا
دل ندانم ز در یار کجا رفت «اسیر»
کـه چنین آمدنش باز به تأخیر کشید

(م. نسیم «اسیر» - کابل عزیز، 25 ثور 1331 ش)

در اخير بغرض حسن ختام، شعری هم از مرحوم ملک الشعراء «قاری» عبدالله خان در
همین قافیه و ردیف تقدیم دوستداران شعر می کنم:

کلک نقاش چو آن زلف گرهِگیر کشید	عقدۀ مشکلم از خـاطر دلگیر کشید
گفتم از موکمـــــران رشته الفت ببرم	کارم آخر ز سر زلف، به زنجیر کشید
صفحه پرداز چو از عکس تو شد بانی شوق	تیر مژگان ترا بر دل نخجیر کشید
آه عشاق ندارد به اثر کـــــار، چرا؟	اینقـــــدر ناله من منت تاثیر کشید
زلفش افگـــــنده چنان بند به پای دل ما	که فغان از دل خود حلقه به زنجیر کشید
چشم غمدیده ز خاک در او روشن شد	بخت در دیـــــده ام این سرمۀ اکسیر کشید
دست نقاش چه سان ابروی تیز تو نگاشت	بر سر خود نتوان این همه شمشیر کشید

کرد آخر ز غم عشق جوانان پیرش
«قاری» غمزده رنج از دل بی پیر کشید